



متن درس خارج نهایی استاد یزدان پناه - دوشنبه ۱۴۰۱/۰۷/۲۵



«وجه الاندفاع أن القضية المعدولة المحمول تساوي السالبة المحصلة عند وجود الموضوع و قولنا ليس بعض الموجود ضروري الوجود و لا العدم و كذا قولنا ليست الماهية من حيث هي ضرورة الوجود و لا العدم الموضوع فيه موجود فيتساوى الإيجاب العدولي و السلب التحصيلي في الإمكان ثم لهذا السلب نسبة إلى الضرورة و إلى موضوعه المسلوب عنه الضرورتان يتميز بها من غيره فيكون عدما مضافا له حظ من الوجود و له ما يترتب عليه من الآثار و إن وجده العقل أول ما يجد في صورة السلب التحصيلي كما يجد العمى و هو عدم مضاف كذلك أول ما يجده»^۱

ما در فصل نخست از مرحله رابعه نهاییه که بحث مواد قضایا بود، دو مقام را پشت سر گذاشتیم. مقام نخست، آن تقسیم سه گانه و حصر عقلی‌ای که داشت، منفصل حقیقی بودنش را داشتیم توضیح می‌دادیم. مقام دوم، تعریف این وجوب و امکان و امتناع یا واجب و ممتنع و ممکن بود، و توضیحات در مورد تعریف. مقام سوم، در واقع بحث از این است که امکان، یک امر ثبوتی یا در حکم ثبوت است که از جلسه قبل وارد شدیم و داریم بحث می‌کنیم.

مقام سوم فصل، هویت اثباتی امکان

به چه شکل علامه طباطبایی این بحث را شروع کردند؟ از اینجا شروع کردند که اساسا الموجود بما هو موجود که موضوع فلسفه هست، انقسام اولی‌ای که پیدا می‌کند این است که «إما واجب أو ممکن»، صحبت ممتنع اصلا نیست. انقسام اولی‌اش این است، ممتنع به حسب انقسام ثانوی بود. توضیح دادم اینها را، باز دیگر برنگردیم. این انقسام اولی یعنی در واقع الموجود به این دو قسم است. الموجود به این دو قسم است، مفادش می‌شود ثبوتی. یعنی «الموجود إما واجب أو ممکن»، هم واجب بودن هم ممکن بودن، دو وصف این مقسم که موضوع علم فلسفه است می‌باشد. خب دو وصف می‌شود، همان طور که واجب ثبوتی است، امکان هم ثبوتی است، مفاد ثبوتی دارد؛ ولی اشکالی وجود دارد. به حسب آن اشکال، علامه می‌خواهد حالا جواب بدهد و بحث را پیش ببرد. یعنی از دل این بحث در می‌آید: پس مفاد امکان، ثبوتی است. حالا بعدا بیشتر بحث می‌کنم، من فقط اول فضای علامه را درست کنم بعدا باید بحث بکنیم. جناب علامه هم می‌گوید اتفاقا وقتی این مسئله را گفتیم، خوب می‌توانیم بفهمیم که در واقع دو وصفی است که برای وجود آوردیم، یکی وصف وجوب یکی وصف امکان، دو وصفی که برای وجود می‌آوریم؛ اگر امکان تماما مفاد سلبی داشته باشد، مفادش سلب تحصيلی محض باشد، اصلا معنا ندارد که بخواهد به عنوان وصف قرار بگیرد. می‌توانستید سلب کنید ولی عنوان وصف که می‌گویید، «إما واجب أو ممکن» که می‌گویید، این سبک تقسیم اولی که می‌گویید نمی‌شود. این بیان علامه می‌خواهد بگوید از دل همین تقسیمی که کردیم و مقسم شد این، می‌توانیم به سرعت بفهمیم امکان، مفاد ثبوتی دارد. حالا مفاد ثبوتی دارد، پس این ایراد را می‌شود جواب داد.

^۱ طباطبایی، محمد حسین، نهاية الحکمة، صفحه: ۴۳، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامي، قم - ایران، ۱۴۱۶ ه.ق.



اشکال مطرح بر اینکه امکان، وصف موجود بما هو موجود باشد

کدام ایراد؟ این ایرادی که در روز گذشته گفتیم، که گفت اولاً دو تا سلب است، اصلاً هویت واحد ندارد امکان. بعد گفت نه، می‌توانیم از این بگذریم و بگوییم سلب ضرورتین است، نه دو تا سلب باشد. رسید به یک سلب، می‌گوید بالاخره مفاد یک سلب هم بگویید، سلب تحصیلی است. سلب تحصیلی که نمی‌تواند به عنوان صفت قرار بگیرد. پس چیست اینجا؟ چاره‌ای ندارید از اینکه معدوله بشود در حالی که آنکه شما از امکان دارید سلب تحصیلی است. سلب تحصیلی جواب نمی‌دهد. اگر معدوله بود جواب می‌داد؛ اما سلب تحصیلی که جواب نمی‌دهد. شما عملاً سلب را آوردید در کار. وقتی هم سلب را آوردید در کار، دیگر نمی‌تواند وصف برای موجود قرار بگیرد. با این بیان، این شخص در واقع می‌خواهد بگوید ما امکان را باید مفاد سلبی بدانیم به حسب این بحثی که شما می‌کنید ولی عملاً ما می‌بینیم امکان مفاد ثبوتی دارد. عملاً شما در بحث‌هایتان در مورد خواص امکان صحبت می‌کنید مثل علت حاجت به علت که می‌گویید امکان هست، امثال اینها، همه‌اش مفاد ثبوتی می‌دهید و بحث‌ها را پیش می‌برید. استواء نسبت مطرح است، جواز مطرح است و امثال اینها؛ همه‌اش مفاد ثبوتی می‌دهید. چکار می‌کنید؟ چطوری جواب می‌دهید؟

در واقع نقض اصلی‌اش این است اولاً که شاید دو تا سلب باشد، نه یک سلب. اگر دو سلب است، یک وصف واحد نیست. و اگر بگویید نه، دو تا سلب نیست و یک سلب است که آخرش می‌گوید «سلمنا» قبول می‌کند که ما می‌خواهیم عملاً هر نوع ضرورت را برداریم، خب سلب تحصیلی است. سلب تحصیلی چطوری سازگار است با مسئله وصف وجود بودن و ثبوتی بودن و بویژه اینکه احکام فراوانی را مترتب می‌کنید که همه‌اش ثبوتی است؟! چطوری جور در می‌آید؟! جناب علامه می‌خواهد جواب بدهد. تقریباً دو تا جواب می‌دهد در اینجا جناب علامه که حالا ما باید با حوصله اینها را بخوانیم.

جواب علامه در نهاییه

جواب اول می‌فرماید که سلب تحصیلی با معدوله فرقی ندارد، آنجا که موضوع‌شان موجود باشد. اگر موضوع موجود نباشد، بله، سلب تحصیلی فقط سلب کردی چیزی که اصلاً موضوعی هم ندارد. ولی معدوله حتماً موضوع دارد. به تعبیر دیگر در گزاره معدوله، ما با چی روبرویم؟ این بحث را در جای خودش خواندید، من هم یک مختصر می‌خواهم اشاره کنم، نباید اینجا زیاد بمانیم. در مسئله معدوله وقتی می‌گویید مثلاً «الانسان غیر فلان»، تا همین را گفتید، چون به صورت معدوله در آوردید، مسئله «اتصاف» مطرح است، تا موضوع نباشد معنا ندارد که شما حکم «غیر فلان» را برایش اثبات کنید. دقت می‌کنید. کی می‌توانید به نحو معدوله حکم بکنید؟ موقعی که موضوع باشد ولی آن مفادی که ازش می‌آوریم، مفاد شبه سلب باشد، معدوله باشد. این را دارید. ولی در سالبه گاهی سالبه به انتفاع موضوع است یعنی اصلاً موضوعی هم نداریم، در عین موضوع نداشتن سلب می‌کنیم ازش حکمی را. چه مشکلی دارد؟! ما که نگفتیم موضوع هست. ولی در معدوله در واقع مفادش این است: من می‌دانم موضوع هست، چنین حکم معدوله‌ای را برایش ثابت می‌کنم. مفاد قضیه معدوله این طوری است. اما مفاد سالبه گاهی سالبه به انتفاع موضوع است، گاهی موضوع هست. جناب علامه می‌گوید در این بحث ما اگر دقت کنید، موضوع هست، سالبه به انتفاع موضوع نیست، سلب تحصیلی به موضوع موجود خورده. و وقتی به موضوع موجود بخورد، مساوی است با معدوله. یعنی به تعبیری چه به صورت معدوله بگویید چه به صورت سالبه بگویید، فرقی ندارد. موقعی فرق می‌داشت معدوله با سالبه که چی؟ سالبه، سالبه به انتفاع موضوع باشد ولی موقعی که موضوع موجود است فرقی ندارد. فرقی ندارد از چه جهت؟ حالا باید توضیح بدهم اینها را. من اصلش را اول درست کنم که چی می‌گوید علامه.



جناب علامه پس چکار می‌خواهد بکند؟ می‌خواهد بگوید در این مسئله ما صحبت موضوع موجود است. چرا موضوع موجود است؟ به چه دلیل؟ به دلیل اینکه خودتان گفتید «الموجود إما واجب أو ممکن»، اصلاً صحبت‌تان این است. ولو این ممکنی هم که دارید می‌گویید، ممکن به نحو حتی سالبه هم بخواهید بگویید - فرض می‌کنیم دیگر - موضوع‌تان موضوع فلسفه است که موجود است. حالا مرحله بعد. در سلب تحصیلی و در معدوله چه فرقی است؟ یک فرق به لحاظ منطقی می‌شود گذاشت که اساساً یکجا داریم اتصاف معدوله‌ای می‌آوریم، یکجا داریم... تغییر اتصاف خوب نیست در بحث منطقی‌اش، تعبیر حمل باید بکنیم. یکجا داریم حمل می‌کنیم، یکجا داریم سلب حمل می‌کنیم. سلب تحصیلی سلب حمل است اما معدوله به نحو حمل عدولی است. اصلش این طوری است. فرق، این است به لحاظ حمل. ولی الان بحث ما حمل نیست. خواستیم این را بگوییم، یادتان باشد. بحث، سر خارج است و اتصاف است، صحبت حمل نیست. به لحاظ منطقی همچین فرقی با هم دارند، یعنی جوهر سالبه از موجه در چی فرق دارد؟ سالبه سلب ربط است ولی آن ربط بسان سلب است، ربط امر سلبی است، مشابه سلب است. ما البته یادتان باشد، من قبلاً توضیح دادم در بحث‌های وجود ذهنی ظاهراً که اصلاً سالبه هم که می‌گویند داریم سلب می‌کنیم ربط را، ما گفتیم عملاً یعنی صحنه می‌گذاریم عدم ارتباط را. یک بیانی بود از شیخ اشراق توضیح دادم آنجا، بیانی بود گفتم آن بحث را، دیگر الان نمی‌خواهم وارد آن بشوم، می‌خواهم همین رسمیا آنچه که می‌گویند را الان اشاره کنم. چون بعضی از آقایان می‌گویند اصلاً ما در سالبه هیچ حکمی نمی‌کنیم. بعضی‌ها برداشت‌شان این است. یعنی سلب ربط می‌کنیم، سلب حکم می‌خواهیم بکنیم؛ ولی واقعا حکم به سلب می‌کنیم. واقعش این است. توضیح دادم، این را در بحث‌های همان وجود ذهنی گفتم، یاد هست توضیح دادم. این در جای خودش باید بحث بشود ولی عجالتاً می‌توانیم بگوییم سالبه سلب ربط است اما موجه ایجاد ربط است، قبول ربط است، حکم به ربط است. از این جهت فرق دارد معدوله، ولی مفاد می‌تواند یکی باشد. مثلاً شما می‌توانید بگویید «غیر ضروری الوجود و العدم»، می‌توانید بگویید «لیس بضروری الوجود و العدم». لیس آوردید اینجا، آنجا هم به صورت معدوله آوردید، هر دو جور می‌توانید بگویید. حالا سوال این است جناب علامه می‌گوید واقعیش از نظر خارجی اگر به لحاظ اتصاف بگویید، ما در باب سالبه دو جور داریم؛ گاه سالبه به انتفاع موضوع را داریم می‌گوییم، گاه موضوع هست. اگر موضوع هست، هویتاً با معدوله فرقی ندارد؛ هویتاً، به لحاظ اتصاف. یعنی در آنجا هم موضوعی موجود است، می‌خواهیم سلب کنیم چنین حکمی را از او، چنین محمولی را از او، این کار را می‌خواهیم بکنیم. در معدوله هم عملاً همان سلب را گرفتیم جزو محمول قرار دادیم، گفتیم غیر ضروری الوجود و العدم. آنجا گفتیم چی؟ لیس بضروری الوجود و العدم، اینجا می‌گوییم غیر ضروری الوجود و العدم، غیر را آوردیم. جناب علامه حرفش این است در جای خودش که آقایان منطقیون بحث می‌کنند و بعد آقایان حکما در جای خودش به نحو جدی‌تر بحث می‌کنند بحث خارج دارند، می‌گویند هویتاً فرقی ندارد. چه بخواهید بگویید سالبه چه بخواهید بگویید معدوله، به شرطی که موضوع‌شان موجود باشد، فرقی ندارد. اینجا هم در بحث ما موضوع، موجود است. این بیان علامه است. این را می‌خوانیم، باز توضیح می‌دهیم.

«وجه الاندفاع أن القضية المعدولة المحمول» یعنی محمولش غیر سرش در آمد، حالت مفاد سلبی پیدا کرد «تساوي السالبة المحصلة» را، کی؟ «عند وجود الموضوع». اینجا هم محل بحث ما چیست؟ مقسم، موجود است. الموجود إما واجب أو ممکن؛ مقسم، موجود است. به این می‌خواهد اشاره کند. نه اینکه علامه فقط یک مطلق گفته، نه، می‌داند در این مسئله. و خودشان مثال می‌زنند «و قولنا لیس بعض الموجود ضروری الوجود و لا العدم» وقتی می‌گوییم، این قول ما که می‌گوییم «لیس بعض الموجود»، «بعض الموجود» یعنی جزو موجود هست، یعنی جزو موضوعات موجوده هست. «و قولنا لیس بعض الموجود ضروری الوجود و لا العدم» حالا بعدش ادامه



می دهد - آن «و کذا» را بگذارید کنار - «فیتساوی الایجاب العدولی و السلب التحصیلی فی الإمكان» سلب تحصیلی با ایجاب عدولی با هم یکسان است. یعنی در مسئله امکان، ممکن که می گوئید، به صورت سالبه هم بگوئید یا به صورت معدوله بگوئید، فرقی ندارد. و لذا اگر بخواهم جلوتر بروم در بیان علامه، باید بگویم حتی سالبه اصلش مفاد معدوله ای دارد. یک کمی باید جلوتر رفت؛ علامه تساوی گفت ولی منظور خودش را حتی آنجا هم گفت، چند جای دیگر هم گفت، حالا ان شاء الله برایتان می خوانم، مفاد معدوله ای دارد، مفاد ثبوتی دارد. یعنی به تعبیر دیگر درست است سالبه گفتم ولی هویت چی دارد؟ هویت معدوله ای دارد. چرا؟ چون «بعض الموجود» را گفتیم؛ و «بعض الموجود» هم که می گوئید، یک امر موجود است. و لذا موضوعش امر موجود است. فرقی ندارد حالا به صورت سلب بگو یا به صورت معدوله بگو. ولی حقیقتا در خارج که نگاه کنید، به صورت «اتصاف» هست. حالا می خواهم بحث ادامه اش، متن علامه را درست کنم.

سوال: [؟]

استاد: ماهیت را هنوز نگفتم. اتفاقا ماهیت را گذاشتم کنار که جداگانه بهش بپردازم. می رسم بیان علامه را می آورم توضیح می دهم.

سوال: [؟]

استاد: نه. آقایان توضیح می دهند کور، مفاد اصلا ثبوتی هیچ وقت ندارد، همان نایبنا است، اسمی گذاشتید. بگذارید من بعدا بهتان بگویم، حالا هنوز که من نظر خودم را که نگفتم در مورد امکان. ولی الان بخواهید بگوئید در مورد کور، آقایان حرف شان این است ما لفظ نایبنا را تبدیل کردیم به کور، کور مفاد ثبوتی ندارد، اصلا نهاد درونی اش نایبناپی است. اگر مثال کور را می زنید. یعنی می خواهم بگویم کور را یک امر اثباتی محض نگیرید.

سوال: [؟]

استاد: الان همین جا که گفتید انسان نایبنا است، معدوله است.

سوال: [؟]

استاد: نه. ملکه و عدم ملکه برای خودش یک موطن خاصی دارد، اصلا ربطی به بحث ما ندارد. عدم و ملکه یعنی شأنت باید باشد. آن بحثش اصلا جدا است. ملکه و عدمش اصلا بحث شأنت است. آن را اصلا بگذارید کنار. الان صحبت ما جایی است که به صورت ملکه و عدم ملکه نباشد. عدم و ملکه ای برای خودش یک حسابی دارد. گرچه علامه در پایان، مثال عدم و ملکه را برای حفظاً ما عدمی می زند، ان شاء الله می رسم توضیح می دهم. ولی الان صحبت عدم و ملکه نیست، اصلا صحبت شأنت نیست الان، سلب تحصیلی مطلق که داریم، محل بحث است.

جمع بندی جواب علامه در نهاییه، در قالب سه گام

حالا بیایید در بحث من، یک مقدار واضح بشود. تا اینجا بیاییم، دو پله رفتیم جلو. اولاً گفتیم موضوعش که موجود است. اینجا بحث الموجود است، اصلا موضوعش موجود است. صحبت امر سالبه به انتفاع موضوع نیست. ثانیاً این دو تا مساوی اند. یک مرحله سوم هست که علامه در واقع قائل است بهش، می خواهد بگوید عملا در خارج، ما با یک اتصاف روبرویم. در آن بحث اول که گفت الموجود إما واجب أو ممکن، چه تعبیری کرده بود؟ گفت من با اتصاف دو امر ثبوتی روبرو هستم. می خواهم آن



مرحله سومش هم اینجا اشباع کنید، یادتان نرود؛ یک دفعه احساس کنید خب فقط گفته مساوی است. مساوی است کافیه؟ نه. می‌خواهد بگوید در واقع من در خارج، با یک ثبوت ولو ثبوت معدوله‌ای روبرو هستم. بیان علامه را می‌خواهم درست کنم. پس پله اول چیست؟ موضوع، «بعض الموجود» هست که موجود است. یک. مرحله دوم چیست؟ عملاً سلب تحصیلی با معدوله فرق ندارد به لحاظ اینکه اگر موضوع موجود باشد. محتوا یکی است. ثالثاً شما همین که گفتی محتوا یکی است، کافی است؟ یا باید بگویی عملاً من با یک اتصاف خارجی روبرو هستم؛ یعنی اتصاف بعض الموجود به امکان، اتصاف بعض الموجود به واجب. با اتصاف روبرو هستم یا نیستم؟ می‌گوید بله، روبرو هستم. لذا اگر به صورت سلب هم گفتم، یادت باشد چون مفاد اتصاف را درش اخذ کردم. اگر می‌گویم مساوی است، یعنی عملاً معدوله است، نه سلب تحصیلی محض. و سلب تحصیلی هم اگر گفتم، می‌دانم چون درش وجود موضوع اخذ شده، من را می‌کشاند به اینجا که مساوی با معدوله است، و عملاً هم با اتصاف روبرو هستیم. یادتان باشد، این عملاً با اتصاف روبرو هستم را هم داشته باشید. یعنی نمی‌خواهد بگوید علامه مساوی هم هستند، فرقی ندارد! این طوری فقط فرقی ندارد، نه. بالاخره شما می‌خواهید بگویید اتصاف دارد یا ندارد، جناب علامه؟ می‌گوید بله، عملاً معدوله است. می‌خواهد قبول کند معدوله را. از کجا شروع کرده بود؟ موضوع فلسفه، مقسمش الموجود است که اما واجب او ممکن. و هر دو دو وصفی هستند که الموجود بهش متصف می‌شود. تا اتصاف را می‌گویید، مفاد سلب، اتصاف نیست. کی سلب تحصیلی، مفاد اتصاف دارد؟ موقعی که موضوعش موجود باشد و حالت اتصاف دارد. یعنی عملاً می‌خواهیم بگوییم موجود غیر ضروری الوجود و العدم هست. این بیان علامه یک بیانی است که معدوله است، خیلی از آقایان هم این راه را رفتند.

جواب علامه در اسفار

علامه طباطبایی این بحث را در دو جا دارد در اسفار، اسفار صفحه ۱۶۳ جلد یک و صفحه ۱۶۹، دو جا این بحث را کرده. در صفحه ۱۶۹ این طوری تعبیر می‌کند می‌گوید این اشکالات مطرح است و بعد می‌گوید «فقد أخذ السلب في مقسم التقسيم الثاني بنحو العدول دون التحصيل». یک بیانی دارد، این بیان را هم من توضیح بدهم، بتوانم این را بخوانم. بیان علامه این است اساساً می‌دانید این بحث امکان از کجا پیش آمد؟ تقسیم سه گانه. تقسیم سه گانه چطوری بود؟ این طوری بود: منفصل حقیقه‌ای که علامه گفته بود «کل مفهوم مفروض فإما أن يكون الوجود ضروريا له أو لا» یا وجود برایش ضروری است یا نه. «و علی الثاني» علامه طباطبایی روی این تمرکز می‌کند یعنی چی «أو لا»؟ به صورت سلب یا به صورت معدوله؟ می‌گوید اگر سلب باشد، معنا ندارد «فإما أن يكون العدم ضروريا له أو لا». مگر اینکه به صورت معدوله اخذ بشود. دقت کنید چه عرض می‌کنم. می‌خواهد بگوید از اول، امکان را - یعنی آنجا که موضوع قرار دادید «و علی الثاني» - معدوله قرار دادید. «و علی الثاني» یعنی چی؟ «غیر ضرورة الوجود»، نه به صورت لا تحصیلی. لذا علامه طباطبایی در همین صفحه ۱۶۹، این را این شکلی می‌گوید «فقد أخذ السلب في مقسم التقسيم الثاني»، یعنی این «أو لا» ای که داریم، «بنحو العدول دون التحصيل». پس یک بیانش می‌گوید تقسیم سه گانه‌ای که کردیم، مقسمش را معدوله قرار دادیم در تقسیم دوم. یک. و بیان دوم، این بیانی است که اینجا آورده «هما وصفان ينقسم بهما الموجود من حيث نسبة وجوده إليه انقساماً أولياً» که خود موضوع فلسفه، دو تا وصف می‌پذیرد. سلب تحصیلی که وصف نیست.

سوال: [؟]

استاد: نه. ایشان بیان اولش این است اساساً شما امکان که می‌گویید الموجود إما واجب أو ممکن، چه می‌گویید؟

سوال: [؟]



استاد: اشکال ندارد، اصلاً بگو عدم ضرورت. مفاد سلب؟

سوال: [؟]

استاد: همین که گفتید را جمعش کنید. به تعبیر شما موضوع فلسفه الوجود است و مفاد امکان هم یعنی سلب؛ این اتصاف چیست؟ توضیح بدهید. یعنی لیس بممکن.

سوال: [؟]

استاد: معنایش این است، درش خوابیده، درش اخذ شده، هیچ اشکالی ندارد؛ هویت اتصاف ثبوتی‌اش را ازش گرفته؟!

سوال: [؟]

استاد: اشکال ندارد. به صورت مثال‌های بیرون را من کار ندارم. الان سر الوجود إما واجب أو ممکن بحث است. چون بحث شما اینجا بود دیگر، من احساس می‌کنم اینجا ایستادید. اینجا بیاید با هم بحث کنیم. الوجود إما واجب أو ممکن، شما این ممکن‌ای که به کار می‌برید اگر سلب باشد چطوری می‌شود؟ چه توضیحی دارید؟ یعنی لیس بضروری الوجود و العدم دیگر. اصلاً وصف این است؟! چه وصفی کردید؟!

سوال: [؟]

استاد: تا گفتید وصفش است، یعنی اتصاف پذیر شد. اتصاف به معنای مطلق سلبی، نه. اتصافی دارد یعنی چی؟ غیر ضروری الوجود و العدم. اینکه شما می‌گویید، معنایش همین است. علامه طباطبائی می‌گوید اگر خوب نگاه کنید، این یعنی اتصاف غیر ضروری الوجود و العدم. یعنی چی؟ یعنی همان به اصطلاح معدوله.

سوال: [؟]

استاد: نه. عملاً معدوله است، در برابر سلب قرار می‌گیرد. به چه دلیل؟ چون شما می‌گویید الوجود إما واجب أو ممکن. ممکن یعنی چی؟ یعنی درش نه ضرورت وجود است، نه ضرورت عدم است. یعنی به تعبیری خاصیت این است. تا این را گفتید، خاصیت وجود است. تا خاصیت وجود است، اتصاف است. تا اتصاف کردید، فضا فضای ثبوتی است. به تعبیر دیگر هویتا اگر کسی بخواهد نگاه کند، شما به صورت معدوله‌ای گفتید. اصلاً لفظ سلب برای ما مهم نیست. صدرا این طوری تعبیر کرد سالبه المحمول کرد در برابر سلب تحصیلی و معدوله، دو تا جور گفت؛ که علامه آن را همراهی نکرد. می‌خواهم بگویم کلاً هر طور می‌گویید، بگویید؛ ولی مفاد خارجی حقیقی‌اش چی می‌شود؟ می‌خواهید بگویید موجود، متصف به چنین وصفی است.

سوال: [؟]

استاد: من الان زبانم را نخواستم باز کنم، بعداً توضیح می‌دهم. بحث‌های تقسیم را یک جور دیگر نگاه کنید. یادتان باشد. این را الان می‌گویم، داشته باشید. بحث‌های تقسیمی، می‌گویم لیس الوجود بفلان، این چیه؟ بحث تقسیمی است. یادتان باشد کجاییم. مثلاً الوجود إما واجب أو ممکن، إما علت أو معلول، یادتان باشد اینجا می‌دهم، با زبان خودم توضیح می‌دهم. من الان می‌خواهم با زبان علامه یک کمی بروم جلو. اگر دقت کنید علامه می‌خواهد بگوید شما اینجا یک اتصاف به کار



بردید. مفاد اتصاف است، ولو اتصاف، مفاد درونی اش نفی است. این، هویت معدوله است. واضح است علامه دارد چکار می کند. روی این ایستاده تمرکز کرده. به نظرم علامه با طرح خودش دو بیان دارد که یک بیان را اینجا آورده در نهاییه، یک بیان را در صفحه ۱۶۹ جلد یک اسفار. آنجا چه بیانی را به کار برده؟ گفته آن تقسیمی که شما به کار بردید برای منفصل حقیقی، آن «أو لا»، لا به صورت معدوله است. و الا اگر سلب تحصیلی باشد، «و علی الثاني فإما أن يكون العدم ضروريا له أو لا» معنا ندارد. این موقعی معنا دارد که مفاد اولش به صورت معدوله ای باشد. می خواستم بگویم دو دلیل، علامه دارد. یک دلیل در نهاییه منعکس شد، یک دلیل در اسفار. این را اگر نگاه کنید، آن مطلب سومی که من گفتم می شود. یعنی گفتم سه پله کنید؛ اول موضوع موجود است، ثانیاً معدوله و سلب تحصیلی اگر موضوع موجود باشد مساوی هم هستند، ثالثاً هویت اتصاف را داریم. به چه دلیل؟ به این دو دلیل.

سوال: [؟]

استاد: «و علی الثاني» یعنی چی؟ یعنی باید به صورت یک حقیقت بگیری. سلب محض که به درد نمی خورد، باید بگویی یک چیز مشت پر کنی است که خود دو قسم می شود، لذا معدوله است. بیان علامه را گفتم. به تعبیری تا می گویی «أو لا» و بعد می گویی «و علی الثاني»، «و علی الثاني» را هم باز دو قسمش می کنی؛ سلب تحصیلی، دو قسم ندارد که. به تعبیر علامه «و إلا لم یکن للتقسیم الثاني معنی» اصلاً تقسیم ثانی معنا نداشت. «أو لا» گفتمی، بعد گفتمی «و علی الثاني» یا ضروری العدم است یا نه؛ این معنا نداشت. موقعی معنا دارد که به صورت معدوله در نظر بگیری. دو بیان، علامه آورده که البته عرض کردم یکی در نهاییه آمده، یکی را هم در حواشی اسفار گفته؛ و این چی را اثبات می کند؟ مسئله اتصاف را. این را تأکید می کنم. روی اتصاف تأکید کنید. یعنی بعضی ها می گویند خب مساوی هم هستند، چه به درد می خورد؟! من باید بگویم حقیقتاً در خارج، هویتش این است. و اگر من به سلب هم گفتم، اشکالی ندارد، چون عملاً همان مفاد معدوله است. و در نهایت، بیان علامه چیست؟ بیان اینکه به صورت معدوله است. معدوله یعنی چی؟ یک امر ثبوتی معدوله ای است. بیان علامه را دارم درست می کنم. چون ما باید اولاً بفهمیم علامه چکار کرده؛ حالا هر طور می خواهی فاصله بگیری، آن بحث بعدی است. اول بدانیم ایشان چکار کرده. یعنی عملاً نمی خواهد بگوید بله، همان سلب تحصیلی است و تمام شد. می خواهد بگوید اگر من به صورت سلب تحصیلی هم گفتم، هویتش در خارج، معدوله هست. چون بعضی از آقایان را دیدم گفتند می خواهد بگوید سلب تحصیلی هم باشد، مشکلی ندارد. نه، مشکلی ندارد نیست. بحث من این است که علامه می خواهد ادعا کند بله، اتفاقاً هویتش همان معدوله است؛ به این دلایلی که عرض کردیم. یعنی سه پله ای که کردیم و سه مرحله ای که گفتیم. خب اینکه درست بشود، این می شود طرح علامه در مسئله اول. اما علامه در ادامه، یک بحثی هم دارد در مورد ماهیت.

سوال: [؟]

استاد: به تعبیر دیگر حقیقتاً در خارج، به لحاظ اتصاف خارجی، همان معدوله است. چون بحث های ما همه، خارجی شد دیگر. تمام بحث های وجوب و امکان و امتناع، بحث مواد قضایا، خارج بود. به لحاظ خارج، حقیقتاً همان معدوله است. حقیقتاً معدوله است، نمی خواهد به معدوله در گزاره اشاره کند. اینکه به درد ما نمی خورد. می خواهد بگوید یک نوع اتصاف روی می دهد آنجا، و اتصاف ثبوتی است ولی مفاد آن امری که اتصاف پیدا می کند هویتش سلبی است. می خواهد اتصاف درست کند در خارج، و اتصاف را به عنوان یک حقیقت بگوید و لذا است باید یک نوع حظی از ثبوت داشته باشد. یادتان باشد این تعبیری که می کنم.



می‌خواهد نهایتاً علامه بگوید حظی از ثبوت دارد آنجا. و اتصاف، مال خارج است. و بعضی الموجود ممکن یعنی این امکان وصفی است در خارج که مال وجود شده.

سوال: [؟]

استاد: الان لفظ «نحوه وجود» را نباید آورد.

سوال: [؟]

استاد: مشکل‌شان این است: شما مقسم‌تان را جوری قرار دادید، اتصافی را مطرح می‌کنید که عملاً ممکن اگر سلب تحصیلی باشد، اتصاف درش نیست، نفی اتصاف است.

سوال: [؟]

استاد: نگفتم وصف سلبی مشکل دارد، ما در فلسفه لیس و سلب‌های زیادی داریم. می‌گوییم لیس الواجب بجسم.

سوال: [؟]

استاد: من توضیح دادم این را دیگر. من نمی‌گویم در فلسفه نیست، ولی بحث‌های تقسیمی فلسفه ثبوتی است. بحث تقسیمی نگفتم، عنوان ندادم إما واجب أو ممکن، إما علت أو معلول، إما خارجی أو ذهنی؛ اینجا می‌گویم. چند بار گفتم این را، ان شاء الله توضیح هم می‌دهم بعداً. یک لطفی دارد این انقسام اولی علامه گفت، به سرعت به این رسید لطفی دارد. دقت می‌کنید. خب اگر این را می‌گویید، جدی تر باید برخورد کنید. چکار کنید؟ بگویید واقعا علامه می‌خواست بگوید اتصاف در خارج داریم. اتصاف به یک امر ثبوتی داریم ولو امکانی که ما می‌شناسیم درون و نهادش سلب است. پس چطوری باید درستش کنیم؟ به صورت معدوله بگو. به صورت معدوله یعنی چی؟ اینجا را باید توضیح بدهم. مگر ما در ذهنیم می‌خواهیم معدوله در اینجا درست کنیم؟! این چه به درد ما می‌خورد؟! می‌گوید نه، اینجا را نمی‌گوییم، آنجا اتصاف وجود دارد. دقت کنید چه عرض می‌کنم. چرا این را تأکید می‌کنم؟ به تعبیر دیگر یکی از مشکلات ما این است دائماً الفاظی را به کار می‌بریم مثل لفظ معدوله، اینجا که ما همه‌اش در ذهن باهاش درگیریم به لحاظ بحث‌های منطقی، بعد این را می‌خواهیم خارج کنیم. به تعبیری برابر ایستای معدوله را می‌خواهیم. برابر ایستای معدوله چیست؟ امر ثبوتی ولی نهادش نفی است. مثل کوری که نهادش نفی است ولی امر ثبوتی در خارج است که آنجا یک حظاً ما ملکه‌ای داریم.

سوال: [؟]

استاد: مشکل اینجا نیست، من بعداً می‌گویم دیگر. الان که هیچ کاری نکردیم، من دارم متن را صاف می‌کنم مطالب ایشان را می‌گویم. مشکل سر این است که اصلاً هویت در برابر ضرورت، ما جواز داریم یا لا ضرورت داریم؟ یک بحثی است، این تمام بشود، من باید بحثش را بکنم. به تعبیر دیگر در برابر ضرورت، لا ضرورت قرار گرفته یا در برابر ضرورت، جواز؟ اگر جواز باشد که اصلاً کاملاً ثبوتی است. اگر لا ضرورت باشد، گرفتار می‌شوند. شما گفتید لا ضرورت، لا ضرورت چطوری می‌شود؟ اینکه سلب است. می‌گوید نه، حالت معدوله‌ای نگاهش کن، یعنی غیر ضرورت. لفظ غیر به کار می‌برم، فقط فضا را روشن کنم دیگر. یعنی لفظ لا، یادتان هست من آن متنی که خواندم «بأنه لا ضرورة الوجود و العدم» گفتم یعنی غیر ضرورت، و گفتم این به معنای



معدوله در نظر بگیرید؛ این را می‌خواهم بگویم. دعوا این طوری است. در امکان اگر جواز به معنای واقعی‌اش گرفتید، مفاد ثبوتی است، اصلاً راحتید. اگر آمدید گفتید مفادش لا ضرورت است، گرفتاری دارید که لا ضرورت سلب تحصیلی؟ اینکه اصلاً وصف نیست که. پس چی باید بگوییم؟ لا ضرورت معدوله‌ای. اما لا ضرورت معدوله‌ای یعنی چی؟ این را تأکید می‌کنم، پایان عرایضم باشد. بحث معدوله به لحاظ ذهنی را نداریم. بحث سلب تحصیلی هم به لحاظ ذهنی نداریم. به لحاظ خارجی، الان بحث است که برابر ایستای معدوله چیست؟ یک نوع اتصاف داریم حقیقتاً، مثال کوری در اینجا خیلی کمک می‌کند. کوری مفاد درونی‌اش چیست؟ نابینایی است. نابینا است ولی اتصاف پیدا می‌کند شیء یا نه؟ آنجا توضیح می‌دهند؛ چون شأنیت دارد، این اتصاف خیلی راحت است، صاف است. آنجا می‌خواهند اتصاف را قبول کنند، امر وجودی بکنند ولی مفاد درونی‌اش چیست؟ سلب است. اینجا هم همین طور. مفاد درونی‌اش چیست؟ مفاد درونی‌اش لا ضرورت است ولی خود حقیقت لا ضرورت به چه شکل است؟ به شکل ثبوتی. لا ضرورت ثبوتی یعنی چی؟ آن چیزی است که ما اینجا اسمش را گذاشتیم معدوله. ولی لا ضرورتی که ثبوتی نباشد، اسمش را چی می‌گذاریم؟ سلب تحصیلی. ولی یادتان باشد نه سلب تحصیلی در ذهن را کار داریم، نه معدوله را. می‌خواهیم برویم در خارج. آیا هویت صفتی دارد یا ندارد؟ هویت صفت ثبوتی دارد یا ندارد؟ اگر هویت صفت ثبوتی دارد، حالا دو تا بحث باید کرد: آیا درونش هم تماماً ثبوت است یا نفی است؟ اگر نفی بود، باید به شکل معدوله‌ای در نظر بگیرید.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته.